

حمله قوای جمهوری انقلابی جنگل به مازندران

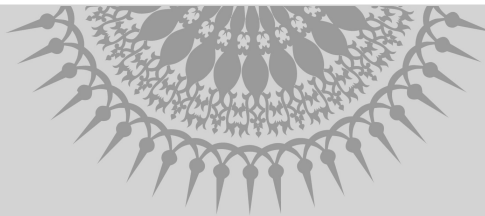
مصطفی نوری

چکیده:

با شکل‌گیری جمهوری انقلابی گیلان در بهار ۱۳۹۹ خورشیدی، بخشی از قوای گیلان به امید همراه کردن سران ناراضی و قوای نظامی در مازندران برای حمله به تهران رو به سوی آن صفحات نهادند. آنان هنگامی در مشهد سر پیاده شدند که کابینه وثوق‌الدوله سقوط کرده بود و کابینه مشیرالدوله روی کار آمد. با توجه به تغییر اوضاع در مرکز، پیش‌بینی قوای جنگل غلط از آب درآمد و آن‌ها نتوانستند اطمینان قوای نظامی را به‌دست بیاورند. مضاف بر آن پسران امیرمؤید که عمده‌ترین نیروی معترض حاضر در صحنه بود، با روی کار آمدن مشیرالدوله ترجیح دادند با دولت مرکزی کنار بیایند. از سوی دیگر، افراد استاروسلسکی فرمانده قوای قزاق، به بارفروش یورش بردند و درحالی‌که خبر شکست بخشی از نیروی جنگل اعزامی به بندرگز به سعدالله‌خان درویش فرمانده آنان رسید، او به مشهدسر عقب‌نشینی کرد. بروز اختلاف بین میرزا کوچک‌خان و قوای بلشویک در نهایت منجر به بازگشت سعدالله‌خان به گیلان شد. این مقاله بر آن است تا با استفاده از منابع و اسناد و همچنین با بررسی خاطرات و دست‌نوشته‌های منتشرنشده، این واقعه را مورد بررسی و بازبینی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها

قوای جنگل، مازندران، گیلان، سعدالله‌خان، میرزا کوچک‌خان.



حمله قوای جمهوری انقلابی جنگل به مازندران

مصطفی نوری^۱

مقدمه:

بامداد روز سه‌شنبه ۲۸ اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۹ خورشیدی ارتش سرخ پس از شلیک چند تیر توپ به سواحل غازیان در بندر انزلی پیاده شد. راسکولنیکف فرمانده ارتش سرخ علت این حمله را تعقیب قوای ضدانقلابی ژنرال دنیکن قلمداد کرد. سران جنگل پس از اطلاع از این رویداد نماینده‌ای برای اطلاع از نیات آنان نزد فرمانده ارتش سرخ فرستاد و چیزی نگذشت که میرزا کوچک‌خان وارد انزلی شد و بلافاصله مذاکرات آغاز شد. گفت‌وگوها پیرامون پیشرفت انقلاب روسیه و مساعدبودن زمان برای برافراشتن پرچم انقلاب سرخ در ایران دور می‌زد که همه درباره آن اتفاق نظر داشتند. با توجه به ملاحظات مذهبی که میرزا داشت در نهایت توافق شد تا حکومت جمهوری انقلابی موقت بدون اجرای اصول کمونیسم و مسائلی نظیر الغاء مالکیت و مصادره اموال تشکیل شود و پس از ورود به تهران و تأسیس مجلس مبعوثان هر نوع حکومتی که نمایندگان ملت بپذیرند را محترم شمارند و شوری‌ها مداخله‌ای در ایران نداشته باشند. اندکی بعد رشت در تصرف نیروهای جنگل درآمد و بر حسب توافقی که صورت گرفته بود، برای اداره امور کمیته‌ای مرکب از اعضاء ایرانی و روس در رشت تشکیل یافت (فخرایی، ۱۳۵۷، ص ۲۳۳-۲۶۳).

۱. دانشجوی دکترای تاریخ، کارشناس پژوهشکده اسناد، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران؛
m_n_savadkouhi@yahoo.com



وضع مازندران هم‌زمان با اتفاقات گیلان

مقارن همان اوقات، هیچ‌یک از تلاش‌های ظهیرالملک در مازندران برای واداشتن پسران امیرمؤید به تسلیم نتیجه نداد و در نهایت دست‌به‌دست کردن و مقاومت نه‌ماهه سیف‌الله‌خان و هژبرالسلطان آنان را به نتیجه مطلوب رساند. کابینه وثوق‌الدوله سقوط کرد و مشیرالدوله در چهاردهم تیرماه ۱۲۹۹ خورشیدی رسماً ریاست دولت را پذیرفت. این بهترین بشارتی بود که می‌توانست به پسران امیرمؤید برسد. هم‌زمان با روی کار آمدن مشیرالدوله، جمهوری انقلابی گیلان در مقام تعمیم سیطره‌اش بر تمام ایران برآمد. بنابراین رفع غائله گیلان که مردم را در سراسر کشور به انقلاب فراخوانده بود اولین وظیفه دولت مشیرالدوله تلقی می‌شد (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۲۳۲-۲۳۴).

نقشه میرزا برای حمله به تهران

در این هنگام نقشه میرزا کوچک‌خان تصرف تهران از دو سو؛ یکی از طرف منجیل و قزوین بود و دیگری از سمت مازندران، تا «... کار را یکسره کنند و بتوانند در مرکز، دولت حقیقتاً ملی تشکیل داده و سیاست اجنبی را به کلی قطع کنند.» در جهت دست یافتن به چنین هدفی بود که رفیق سعدالله درویش از اعضای «حکومت شوروی ایران و جمعیت انقلاب سرخ» با سمت «صدارت شورای انقلابی قشون سرخ اعزامی مازندران ... برای پیشرفت انقلاب سرخ ایران در صفحات مازندران و استرآباد ...» مأموریت یافت (خاطرات سعدالله‌خان درویش، ۱۳۸۷، ص ۱۳۵-۱۳۸).

چنان‌که سعدالله‌خان درویش در خاطراتش نوشت وی با یک کشتی جنگی و مهمات فراوان، همراه با یک‌صد نفر مجاهد به ریاست مشهدی انام، یک‌صد نفر سرباز روس به سرکردگی پلایف، پنجاه نفر قزاق تحت فرمان سلطان حسن‌خان و گروهی از صاحب‌منصبان رو به سوی مازندران نهاد. آنان مهمات فراوان برای تجهیز قوای نظامی مازندران به همراه داشتند که امیدوار بودند به آن‌ها ملحق شوند (خاطرات سعدالله‌خان درویش، ۱۳۸۷، ص ۱۳۵-۱۳۸؛ فخرایی، ۱۳۵۷، ص ۲۶۳).

واکنش سران مازندران به ورود قشون سرخ

از سوی دیگر در مازندران اوضاع در حال دگرگونی بود، خبر سقوط کابینه وثوق‌الدوله به منطقه رسیده بود و حکمران با صلابت دوران وثوق‌الدوله؛ یعنی ظهیرالملک در حالت بلاتکلیفی به سر می‌برد. اردوی ژاندارمری در سوادکوه به ریاست حبیب‌الله‌خان شببانی نیز در شرایط مشابهی به سر می‌برد. در این میان با پیاده‌شدن یک واحد از قوای جمهوری سوسیالیستی گیلان در



مشهدسر در بعدازظهر روز دوشنبه چهاردهم تیرماه، ظهیرالملک موقعیت متزلزلی پیدا کرد. آنان «... حین ورود به مخاطب‌السلطان^۱ حاکم بارفروش که اتفاقاً آن روز در آنجا بود برخورد «... و او را به کشتی جنگی خود بردند (مُتما،^۲ ۵۵-۸۰۲-۱۴م). دستگیری مخاطب‌السلطان باعث شد پاره‌ای از اعیان، متمولین و تجار بارفروش به ساری بگریزند. در خلال این رویدادها چنان‌که ظهیرالملک نوشت به ملاحظه وجود فقط صد نفر نیروی ژاندارم و دویست نفر قزاق در مرکز حکومت و «... به واسطه نداشتن تلفن، فقدان وسایل تحقیقی که هر دقیقه امکان داشت حکومت هم محصور گردد، ناچاراً خود را به اردوی ژاندارمری در شیرگاه رساند (مُتما، ۵۵-۸۰۲-۱۴ م، ۱۵۵ تا ۴۶۱۴۹-ن) گزارش ظهیرالملک به رئیس‌الوزراء، ۱۸ سرطان ۱۲۹۹). سعدالله‌خان علت رعب و وحشت ظهیرالملک را آن دانست که هنگام پیاده‌شدن قوای انقلابی در مشهدسر و استقرار در اداره گمرک آنجا دستور داده بود کشتی جنگی چند تیر توپ به کوه‌های مرتفع مازندران شلیک کند «... همین چند تیر توپ سبب شد که آقای ظهیرالملک با تمام قزاق‌های مأمورین حکومتی، مازندران را تخلیه و فوراً به طهران رفتند». اندکی بعد نیز قوای سعدالله‌خان وارد بارفروش شدند (خاطرات سعدالله‌خان درویش، ۱۳۸۷، ص ۱۴۷-۱۴۸).

تلاش برای جلب اطمینان قوای نظامی حاضر در مازندران

در این هنگام مهم‌ترین اقدامی که می‌بایست صورت می‌گرفت جلب اطمینان نیروهای نظامی حاضر در مازندران نسبت به قوای انقلابی بود. با دگرگونی‌هایی که در عرصه سیاست در روزهای اخیر صورت گرفته بود تمامی پیش‌بینی‌های صورت‌گرفته غلط از آب درآمد. حبیب‌الله‌خان شبیانی رئیس اردوی ژاندارمری مازندران که از دوستان دوران تحصیل سعدالله‌خان بود پیشنهاد ریاست ارکان حرب جنگل را رد کرد «... و در جواب گفت: اگر وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء بود حتماً قبول می‌کردم که به جنگل بروم، چون فعلاً مشیرالدوله رئیس امور است باید به او کمک کرد.» (خاطرات سعدالله‌خان درویش، ۱۳۸۷، ص ۱۴۹). در نوزدهم تیرماه هنگامی که ظهیرالملک خود را به فیروزکوه رسانده بود و عازم تهران بود خبر عقب‌نشینی قوای نظامی مستقر در اردوی شیرگاه را نیز به اطلاع رساند (مُتما، ۵۵-۸۰۲-۱۴ م؛ ایران، ۲۰ سرطان ۱۲۹۹ ش، ص ۲).

واکنش پسران امیر مؤید به ورود ارتش سرخ گیلان

غیر از نیروی ژاندارمری تحت فرمان حبیب‌الله‌خان که حاضر نشد با انقلابیون گیلان همکاری کند، تنها نیروی نظامی بومی که نیروی جنگل می‌توانست از آن برای فتح تهران بهره ببرد، تفنگداران پسران امیر مؤید بودند. اینکه ظهیرالملک عقیده داشت این دو برادر از زمانی که

۱. مخاطب‌السلطان رفیعی از خویشاوندان حسن‌خان ظهیرالملک بود (مهجوری، ۱۳۴۵، ص ۲۹۹).
۲. مُتما: مؤسسه تاریخ معاصر ایران.



«... جمعیتی را دور خود جمع کرده و بنای این اقدامات را تحت عنوان حق طلبی ...» گذاشته بودند «... همیشه انتظاراتی از طرف دریا برده ... انتظاراتی هم از طرف استرآباد و مهدی شاه و ترکمنان ...» می‌بردند و جنگلی‌ها برای حمایت آنان و همراهی آنان آمده بودند، احتمالاً برآورد بی‌اساس نبود (مُتَمَّا، ۱۵۵ تا ۴۶۱۴۹-ن). این نظر هنگامی تقویت می‌شود که شروین باوند که در دل حادثه بود، در خاطراتش اظهار داشت قوای انقلابی ایران «... برای کمک به جنگجویان باوند وارد آب‌های بابلسر و مشتاق دیدار فوری با پارتیزان‌های باوندند» (آریان به گرد یک درفش، زندگی‌نامه و گزیده آثار آریاپارت شروین باوند، ۱۳۹۳، ص ۴۷؛ نگاهی به زندگی و خاطرات پرفسور شروین باوند، ۱۳۷۲، ص ۱۵۵-۱۵۸). البته چنان که پیشتر آمده است هدف آنان تصرف تهران بود تا کمک به جنگجویان سوادکوه. جمهوری گیلان هنگامی دست به اقدام زد که دیگر رؤیای مبارزه با وثوق‌الدوله بر سر پسران امیرمؤید نبود و آنان خود را به رسیدن حق پامال شده خود نزدیک می‌دیدند.

علت ورود پسران امیرمؤید به بارفروش

پس از ورود نیروهای جنگل به مازندران و پیشروی آنان تا بارفروش وضعیت حاکم بر آن سامان به کلی تغییر یافت و مواضع قوای سوادکوه از رویارویی با دولت مرکزی به حمایت از آن تغییر کرد. اینک با توجه به مخاطراتی که مازندران را تهدید می‌کرد سیف‌الله‌خان و هژبرالسلطان که با همراهان خود در جنگل‌های بابل کنار مستقر بودند، چاره‌ای جز ورود به بارفروش نداشتند، زیرا از یک‌سو بلشویک‌ها خواستار ملاقات با آنان بودند و از سوی دیگر امیراشرف عموی آن‌ها که حکمران بارفروش بود، به همراه خانواده‌اش در شهر سکونت داشتند. از عوامل دیگر می‌توان به مأموریتی که سهام‌الدوله^۱ حکمران جدید مازندران به عهده سیف‌الله‌خان گذاشته بود یاد کرد مبنی بر اینکه «... خودتان را سریعاً به عنوان مساعدت به بارفروش برسانید و به قدری که در قوه دارید برای جلوگیری از تجاوزات به اهل شهر و اهالی مازندران کوشش نمایید. بلکه از جدیت شما ساکنین بارفروش و مازندران از هرگونه آسیبی تا ورود اردو در امان باشند» (یادداشت‌های سیف‌الله‌خان سرتیپ، ص ۲۰-۲۱).

در خلال این روزها مکاتباتی چند، بین سیف‌الله‌خان سرتیپ و رفیق سعدالله‌خان رد و بدل شد. اظهار بی‌طرفی از سوی سیف‌الله‌خان مورد موافقت سعدالله‌خان قرار نگرفت و از او خواسته شد مبالغ قابل ملاحظه‌ای «... از اهالی بارفروش گرفته به‌طور اعانه به منفعت شورای جمهوری انقلاب ایران ...» تحویل دهد و تصریح کرد برای رفاه و سعادت ایران با آن‌ها متحد شود (دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، مجموعه اول، ص ۱۸). سیف‌الله‌خان در بیستم تیرماه به ماژور حبیب‌الله‌خان فرمانده کل قوای دولتی مستقر در سوادکوه اطلاع داد به دلیل «...

۱. وی در اواسط سرطان ۱۲۹۹ ش. «مأمور تسویه امورات و رسیدگی به تظلمات عارضین ...» شده بود و سپس به حکمرانی مازندران منصوب شد (ساکیا: ۲۹۳۰۰۲۷۱۴).



پیشامد بارفروش و خالی نمودن قوای دولتی ...» و وحشت فوق‌العاده اهالی و همچنین به‌علت حضور خانواده امیرالشرف در شهر، خود را به گناب در نزدیکی بارفروش رساند. وی در تلاش بود موجبات رهایی امیرالشرف را فراهم آورد. در این بین اهالی بارفروش نیز از سیف‌الله‌خان درخواست کردند برای محافظت از آنان در برابر تجاوزهای احتمالی جنگلی‌ها وارد بارفروش شوند (دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، مجموعه اول، منتشرنشده، اوراق نخست بدون شماره صفحه).^۱

از سوی دیگر سهام‌الدوله با نوید رهایی قریب‌الوقوع امیرمؤید و فراهم‌شدن موجبات آسایش پسران امیرمؤید از سیف‌الله‌خان خواست که به‌عنوان مساعدت با جنگلی‌ها داخل آن‌ها شوند و شروع به تحقیقات کنند و تأکید کرد «... نمایش موافقت را قسمی بدهید که احدی تصور این مقصود باطن نباشد» و از او خواست پس از بررسی اگر عده و استعداد آنان در حدی بود که قادر به دفع آن‌ها بود، اقدام نماید و در غیر این صورت به اولیای دولت گزارش دهد (دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، مجموعه اول، ص ۶۲). در خلال همین ملاحظات بود که علما و محترمین بارفروش نیز در ۲۴ تیرماه از سیف‌الله‌خان و هژبرالسلطان خواستند «... دقیقه‌ای وقت را از دست نداده حیات هفت‌هزار اهالی بارفروش را ...» احیا کنند. و سنت «... مرضیه پدر بزرگوارتان را که در هر موقع خطرناک حامی و حافظ مازندران بود، در نظر گرفته هرچه زودتر خودتان را به بارفروش برسانید» (یادداشت‌های سیف‌الله‌خان سرتیپ نسخه منتشر نشده، ص ۲۰-۲۲).

سیف‌الله‌خان در نامه پیش‌گفته به ماژور حبیب‌الله‌خان یادآور شد که از آغاز قصد و نیتی جز احقاق حق خود و انفصال آقای وثوق‌الدوله نداشتند و اینک نیز فقط منتظر مراجع دولت و اصلاح امور خودشان هستند. وی همچنین افزود: «... لیکن از نقطه‌نظر حفظ منافع ایلیت ناگزیر از حمایت اهل شهر و مساعدت آن‌ها و جلوگیری از تعدیات اجانب به‌قدر وسع خود خواهم بود» (دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، مجموعه اول، اوراق نخست بدون شماره صفحه). در چنین چارچوبی سیف‌الله‌خان و هژبرالسلطان با همراهانشان وارد بارفروش شدند و با قوای بلشویک جنگل ملاقات کردند. دیری نگذشت که سیف‌الله‌خان و سعدالله‌خان به رتق و فتق امور سیاسی مشغول شدند و هژبرالسلطان با جنگجویان جنگلی و سوادکوهی و فرماندهان روس در باغ امیرمکرم لاریجانی که خود اینک در تبعید بود مستقر شدند. شروین باوند در اشاره به این تحولات اظهار داشت: «... هژبر و من و یک افسر روسی فرمانده آتشبارها در پارک کنار شهر به تشکیلات صرفاً جنگی پارتیزانی و آشنایی با تیربارها پرداخته به دور از امور سیاسی و این مهم را سرتیپ [سیف‌الله‌خان] و گویا یکی از سران مازندران، سعدالله‌خان نماینده جنگل ...» بر عهده داشتند (آریان به گرد یک درفش، زندگی‌نامه و گزیده آثار آریاپارت شروین باوند، ۱۳۹۳، ص ۴۸-۴۹).

۱. این نامه با عنوان «سیف‌الله‌خان باوند کیوسیه» به امضاء رسید.



اعزام قوای قزاق به فرماندهی استاروسلسکی

در کنار تلاش‌هایی از این دست که حفظ جان و مال اهالی در اولویت اصلی آن قرار داشت اگرچه در آغاز قوای نظامی با انتشار خبر حملهٔ بلشویک‌ها بی‌درنگ پا به فرار گذاشته بودند و عقب‌نشینی کردند اما دولت مرکزی بیکار ننشست. به حکم احمدشاه سردار استاروسلسکی^۱ رئیس کل قزاق‌خانه «... به سمت فرماندهی کل قوا دفاعیه مازندران و طهران انتخاب شد و علاوه بر قوایی که از تشکیلات قزاق تهران با او اعزام شدند «... فرماندهی کل نظامیان سواحل و محلی مازندران اعم از سوار و سرباز و توپچی به عهدهٔ ... وی واگذار شد. هیئت دولت نیز در یک تصویب‌نامهٔ هجده ماده‌ای در جلسهٔ نوزدهم تیرماه ۱۲۹۹ خورشیدی اختیارات تام به استاروسلسکی داد که اجرای حکومت نظامی در مازندران و نواحی آن، سرکوبی متجاوزین بلشویک و جمع‌آوری اسلحه از اهداف اصلی آن به شمار می‌آمد (روزنامه ایران، سرطان ۱۲۹۹، ص ۱).

استاروسلسکی که اینک فرماندهی کل قوای دفاعیهٔ مازندران را بر عهده داشت در روزهای پایانی تیرماه خود را به فیروزکوه رساند و طی اعلانی در مطبوعات به اهالی مازندران و حومه اطمینان داد اردوی قزاق زحمتی برای اهالی ندارند و از سوی دیگر به رؤسای نظامی حاضر در ساری نیز گوشزد کرد مسئولیت شرارت و غارتگری احتمالی قزاق متوجه آنان است و «... مرتکب باید قویاً مجازات شده و حتی بدون معطلی تیرباران شوند» (روزنامه ایران، ۳۱ سرطان ۱۲۹۹، ص ۱).

اعزام قوا به بندر جز و شکست در جنگ

چیزی نگذشت که با توجه به خالی‌بودن ساری از قوای نظامی و دولتی، این شهر نیز تحت اشغال نیروهای جنگل قرار گرفت. در خلال این ایام چنان‌که سعدالله‌خان روایت کرد بر اساس نامه‌ای که از بندرجز به او رسیده بود و عده‌ای اعلام آمادگی کرده بودند که برای فتح تهران به او بپیوندند، مشهدی صفر و همراهانش را با یک کشتی به بندرجز فرستاد. بر اساس گزارش مقصودلو ۲۵ نفر از قوای اعزامی آن‌ها دو ساعت از شب گذشته به ساحل وارد شدند و گمرک‌خانه را تصرف کردند و پس از گرفتن چند قبضه تفنگ از نظمیه و قطع سیم تلگراف امور بندر را در دست گرفتند. پس از اطلاع قائم‌مقام، حاکم استرآباد، یک‌صد و پنجاه نفر قزاق با دو عراده توپ برای مقابله به بندرجز اعزام شدند. مهدی‌خان ایلخانی و سایر خوانین و سرکردگان نیز با عده‌ای از سواران خود عازم بندر شدند (مخابرات استرآباد، گزارش‌های حسین‌قلی مقصودلو وکیل‌الدوله، ۱۳۶۳، ص ۷۱۸-۷۱۹).

در نتیجهٔ تصادم و جنگ بین طرفین، مشهدی صفر و همراهانشان کشته شدند. فرمانده

۱. راجع به زندگی‌نامهٔ استاروسلسکی به روزنامهٔ ایران، ۲ جدی ۱۲۹۹ ش، ص ۲ مراجعه کنید.



کشتی که از ساحل جان به در برده بود، خود را به کشتی رساند و با بی‌سیم شرح ماقع را به اطلاع سعدالله‌خان رساند. در اقدامی تلافی‌جویانه سعدالله‌خان دستور داد شصت تیر توپ به سوی بندر شلیک شود (خاطرات سعدالله‌خان درویش، ۱۳۸۷، ص ۱۵۷) و یک طرف گمرک را خراب کردند. با ورود نیروهای دولتی دکان‌های تجار رشت مقیم بندر جز که احتمالاً در نامه نوشتن به سعدالله‌خان و دعوت وی به شهر دست داشتند چپاول شد. مظنونین بازداشت و در زندان نظمیّه حبس شدند (مخابرات استرآباد، گزارش‌های حسین‌قلی مقصودلو و کیل‌الدوله، ۱۳۶۳، ص ۷۱).

عقب‌نشینی سعدالله‌خان درویش به مشهدسر

شکست قوای جنگل در بندر جز و هم‌زمان رسیدن خبر ورود قریب‌الوقوع اردوی قزاق به مازندران، سعدالله‌خان درویش را واداشت به ساحل دریا یعنی مشهدسر عقب‌نشینی کند. سعدالله‌خان در خاطرات خود روایت کرد: «... روزی که از بارفروش به مشهدسر با عده‌ای از سواران روس می‌رفتم دیدم چند تیر از جنگل مجاور به طرف ما خالی شده، فوری فهمیدم که باید از طرف سیف‌الله‌خان پسر امیرمؤید که خیلی مودبی به‌نظر آمده بود خالی شده که ما را مجبور کند به بارفروش برگردیم، با حمایت رسمی ایشان از بارفروش به مشهدسر برویم». سعدالله‌خان بدون توجه به این تیراندازی‌ها خود را به مشهدسر رسانده بود. وی مقداری تجهیزات و مهمات نظامی را برای هژبرالسلطان فرستاد و تلاش داشت سیف‌الله‌خان را به نحوی به مشهدسر بکشاند. در این‌باره در خاطرات او آمده است: «... خیال داشتم پس از آمدن به مشهدسر او را همان‌جا نگاه دارم و اجازه ندهم تا مدتی به بارفروش برود» (خاطرات سعدالله‌خان درویش، ۱۳۸۷، ص ۱۵۰-۱۵۱).

بی‌اعتمادی سعدالله‌خان به قوای سوادکوهی کاملاً بجا بود زیرا در خلال همین روزها سیف‌الله‌خان چندین مرتبه علمای ساری و بارفروش را نزد سران اردوی دولتی نظیر کاپیتان لاسن فرستاد تا آمادگی خود را برای شروع جنگ با بلشویک‌ها - در صورتی که «... به فوریت مذاکرات آن‌ها با دولت به طور قطعی خاتمه پیدا کند» - اعلام نمایند (مُتَمّا، ۳-۲۶۸۱-۱۲ م، نامه سیف‌الاسلام از علمای بارفروش به امیرمؤید، ۴ اسد ۱۲۹۹. ش؛ ترکمان، ۱۳۷۸، ص ۱۹۹). مشیرالدوله که از همراهی پسران امیرمؤید با قوای دولتی خرسند بود به امیرمؤید خبر داد «... از قراری که کاپیتان لاسن تلگراف کرد، سیف‌الله‌خان و سایر بستگان جنابعالی خواسته‌اند که به اردو آمده مشغول خدمتگذاری باشند» (دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، ص ۳۳).

بروز اختلاف بین میرزا و قوای بلشویک

درحالی‌که سعدالله‌خان در مازندران در تدارک حمله به سوی تهران سیر می‌کرد، تحولاتی

۱. همچنین به ابلاغیه وزارت جنگ در روزنامه ایران، ۳ اسد ۱۲۹۹. ش، شماره ۷۱۲ مراجعه کنید.



که در همین ایام در نهضت جنگل در جریان بود و پیشامد اختلاف نظری که به رویگردانی میرزا کوچک خان از بلشویک‌ها منجر شد، این نقشه را ناکام گذاشت. در نتیجه این تحولات سعدالله خان به گیلان احضار شد. از سوی دیگر اطلاع از عملیات نظامی قریب الوقوع قزاق، سعدالله خان را بر آن داشت همه قوای خود را به مشهدسر فراخواند. جز قدرت‌الله خان مدیر برادر ضیاءالله خان و همراهانش که در بارفروش مانده بودند، کلیه قسمت‌های قشون سرخ در مشهدسر متوقف شدند (خاطرات سعدالله خان درویش، ۱۳۸۷، ص ۱۳۹).

تصرف بارفروش به وسیله قوای قزاق

در این بین یک ستون از اردوی قزاق به فرماندهی کاپیتان دیگملوف خود را از راه سوادکوه به علی‌آباد و ستون دیگر از راه هراز خود را به آمل رسانده و از دو سو بارفروش را تهدید می‌کردند. درحالی که سیف‌الله خان با همراهانش در بیرون شهر سکونت داشتند و تصور نمی‌کرد به واسطه مذاکراتی که بین سعدالله خان و کلنل حبیب‌الله خان، رئیس ژاندارمری مازندران در جریان بود اردوی قزاق وارد بارفروش شود، این اتفاق به زودی روی داد. سیف‌الله خان با افرادش خود را به شهر رساند. اگرچه عده‌ای را نجات داد اما نتوانست قدرت‌الله خان، مامالف و عده‌ای دیگر از قوای جنگل که به امید فرار به مشهدسر از خانه‌ها خارج شده بودند را نجات دهند. همچنین تلاش‌های شروین باوند برای نجات خانواده پدری خود که اینک در شهر بارفروش سکونت داشتند بی‌نتیجه ماند (یادداشت‌های سیف‌الله خان سرتیپ، ص ۲۲؛ آریان به گرد یک درفش، ص ۴۹؛ مُتما، ۲۸۰۵۱-ن، تلگراف نایب دوم مقدس‌زاده رئیس ژاندارمری مأمور فیروزکوه به دیویزیون قزاق).

قزاق‌ها با این تصور که امیراشرف از همراهان بلشویک‌ها بود به خانه او حمله بردند. ساویر باوند کوچک‌ترین پسر امیراشرف که در آن روز در خانه پدرش بود به یاد داشت، صبح جمعه که قزاق‌ها به بارفروش حمله آوردند، قدرت‌الله خان با دو نفر از همراهانش از راه پشت‌بام خود را به خانه امیراشرف رسانده بودند. درحالی که قزاق‌ها این خانه را هدف قرار داده بودند، امیراشرف حضور آن‌ها را صلاح ندانسته و پسرش ساویر را با آنان همراه کرد تا بگریزند. سه بلشویک خود را به گلدسته مسجد شهر رساندند و در آن پناه گرفتند. پس از فرار آن‌ها قزاق‌ها منزل امیراشرف را به رگبار بستند و پس از شکستن در به داخل خانه ریختند. درحالی که امیراشرف هنوز لباس خواب بر تن و یک عبا بر دوش داشت به دست قزاق‌ها دستگیر شد. درگیری بین قزاق‌ها و خانواده امیراشرف به خصوص همسر و دخترانش بیش از یک ساعت به طول انجامید، تا آنکه فیلیپ‌اف فرمانده روسی، امیراشرف را شناخت و او را از چنگ قزاق‌ها نجات داد. در این حادثه بازوی چپ همسر امیراشرف با سرنیزه قزاق‌ها زخمی شد. قدرت‌الله خان نیز به دست

قزاق‌ها کشته شد (مصاحبه آقای مهران نوری با ساويز باوند، ۹ شهریور ۱۳۷۵. ش). سیزده نفر از قوای جنگل که دو نفرشان روس بودند به اسارت قزاق درآمدند (ترکمان، ۱۳۷۸، ص ۲۰۰). با انتشار خبر ورود قزاق‌ها به بارفروش، سعدالله‌خان دیگر تاب مقاومت نیاورد و با قوای باقی‌مانده خود رو به سوی گیلان نهاد و اندکی بعد به میرزا کوچک‌خان که به فومن رفته‌بود، پیوست (خاطرات سعدالله‌خان درویش، ۱۳۸۷، ص ۱۵۸-۱۵۹).

قضاوت امیرمؤید درباره این رویداد

امیرمؤید در متحدالمالی که پس از زد و خورد با قوای امیراحمدی در سال بعد از این ماجراها منتشر کرد در اشاره به این تحولات نوشت: «... در موقع ورود متجاسرین به مازندران و عقب‌نشینی قوای دولتی به سمنان، اولاد بنده چه خدمات بزرگی از نقطه‌نظر تعصب ایرانی‌ت به مازندران و مازندرانی بلکه ایران نمودند و چگونه یک مازندرانی را که ممکن بود از رشت بدتر شود از چند کرور خسارت متصوره مصون و محفوظ داشته، بدون دیناری خسارت وسیله حرکت متجاسرین را قبل از ورود اردوی دولتی از مازندران به سمت دریا فراهم نمودند و دو عراده توپ هم گرفته بودند» (دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، مجموعه اول، ص ۳۰).

در یک نگاه کلی می‌توان گفت عمده‌ترین دلیل غلط از آب در آمدن پیش‌بینی قوای جنگل مبنی بر همراهی قوای نظامی ژاندارمری و قوای محلی پسران امیرمؤید تغییر کابینه و نشستن مشیرالدوله به جای وثوق‌الدوله بود که اساساً جهت‌گیری‌های سرکردگان مازندران را تغییر داد.



منابع

- آریان به گرد یک درفش، زندگی‌نامه و گزیده آثار آریاپارت شروین باوند (۱۳۹۳). به کوشش کاوه بیات و مصطفی نوری. تهران: پردیس دانش.
- ترکمان‌دهنوی، محمد (۱۳۷۸)، اسناد/امیرمؤید سوادکوهی. تهران: نشر نی.
- خاطرات سعدالله‌خان درویش (۱۳۸۷). به کوشش جهانگیر درویش. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- روزنامه ایران، ۲۰ سرطان ۱۲۹۹ ش، ص ۲.
- روزنامه ایران، ۲۸ سرطان ۱۲۹۹، ص ۱.
- روزنامه ایران، ۳۱ سرطان ۱۲۹۹، ص ۱.
- فخرایی، ابراهیم (۱۳۵۷). سردار جنگل. تهران: جاویدان.
- کاتوزیان محمدعلی همایون (۱۳۸۰). دولت و جامعه در ایران. ترجمه حسن افشار. تهران: نشر مرکز.
- مَتما، ۱۵۵ تا ۴۶۱۴۹-ن.
- مَتما، ۲۸۰۵۱-ن، تلگراف نایب دوم مقدس‌زاده رییس ژاندارمری مأمور فیروزکوه به دیویزیون قزاق.
- مَتما، ۳-۲۶۸۱-۱۲ م، نامه سیف‌الاسلام از علمای بارفروش به امیرمؤید، ۴ اسد ۱۲۹۹ ش.
- مَتما، ۵۵-۸۰۲-۱۴ م.
- مَتما، ۵۵-۸۰۲-۱۴ م.
- مخابرات استرآباد (گزارش‌های حسین‌قلی مقصودلو وکیل‌الدوله) (۱۳۶۳). به کوشش ایرج افشار-محمدرسول دریگشت. تهران: نشر تاریخ ایران، ج ۲.
- مهبجوری، اسماعیل (۱۳۴۵). تاریخ مازندران. ساری.
- نگاهی به زندگی و خاطرات پرفسور شروین باوند (۱۳۷۲). به کوشش حسین صمدی. در قلمرو مازندران، ج ۲، قائم‌شهر: فرهنگسرای مازندران.

منابع منتشر نشده

- امیرمؤید سوادکوهی، دفتر مکاتبات امیرمؤید سوادکوهی، مجموعه اول.
- سیف‌الله‌خان سرتیپ، یادداشت‌های سیف‌الله‌خان سرتیپ.
- مصاحبه آقای مهران نوری با ساويز باوند، ۹ شهریور ۱۳۷۵ ش.

